

۱۳ تیر ۱۴۰۵ - ۴ ژوئیه ۲۰۲۶

آخرین رژه بر فراز یک تابوت

در حاشیه خاکسپاری خامنه‌ای و کارنامه یک حکومت سیاه

علی جوادی

صفحه ۳

زلزله در ونزوئلا، کره زمین بی گناه است!

پروین کابلی

صفحه ۵

کارناوال تدفین؛ آخرین پرده نمایش اقتدار

وریا روشنفکر

صفحه ۶

اتحاد علیه بیکاری، راه چاره کارگران در

شرایط کنونی است!

رضا کمانگر

صفحه ۷

رضا پهلوی در دادگاه وجدان بشریت (۱)

حمله آمریکا و اسرائیل "حاصل اقدامات من بود"

علی جوادی

صفحه ۹

در یک نگاه !

اعتراف تبهکارانه رضا پهلوی
سند محکومیت او است!

رحمان حسین زاده

صفحه ۱۳

اطلاعیه کمیته کردستان حزب

حکمتیست درباره:

قتل سیاوش الک و
اعتراض و اعتصاب مردم
شهر مهاباد

صفحه ۱۲

وقتی نان، کالای لوکس می شود!

افزایش فقر و فلاکت در ایران

جنگ ارتجاعی میان دولت‌های امریکا و اسرائیل و جمهوری اسلامی برای جامعه و اکثریت مردم بخصوص طبقه کارگر و تهیدستان جامعه بجز تشدید فقر و فلاکت و ویرانی زیرساخت‌ها، اختناق و سرکوب نتیجه ای نداشت. در این جنگ ارتجاعی همچنانکه که به درست اعلام کردیم، علارغم ضرباتی که به جمهوری اسلامی وارد شد، جنبش‌های اعتراضی و کارگری و تحولات سیاسی علیه رژیم را به حاشیه راند. این جنگ قتل عام خونین مردم در دی ماه را به حاشیه کرد و خاصیتی اگر داشت به جمهوری اسلامی جان داد و بقای او را تشدید کرد.

اکنون که هر دو طرف طی تفاهم نامه ای جنگ را موقت پایان داده اند، تناقضات همیشگی جامعه، دوباره سرریز می کنند و به سطح می آیند. مردم تحمل این همه فقر و فلاکت که در طول جنگ بسیار هم تشدید شده، ندارند و جمهوری اسلامی از بحران‌های تو در تو سیاسی و اقتصادی اگر چه به توافق هم برسند، نمی تواند رهایی یابد.

اخیرا دولت با حذف یارانه آرد دولتی، قیمت نان از ابتدایی ترین مایحتاج خوراکی مردم دوبرابر شده است. با این ترتیب، قیمت نانی که نانواها آن را در بازار آزاد به قیمت غیر دولتی خریداری می کنند برای میلیونها مردم کارگر و زحمتکش و

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!



تفاهم نامه میان دولت‌های امریکا و جمهوری اسلامی بطور موقت به جنگ پایان داد اما تا رسیدن به توافق و صلح موانع زیادی بر سر راه است. با وجود اختلافات هر دو طرف جنگ برای رسیدن توافق نهایی، اما با توجه به محدودیت‌های هر دوی آنان برای ادامه جنگ و عواقب اقتصادی آن، علازغم دستنماهای موقت، توافق بیشتر در دسترس است. در صورت

توافق، با فروش نفت و آزادی پولهای بلوکه شده ایران و رفع تحریم‌ها، گشایشی هر چند موقت در اقتصاد ایران به نفع جمهوری اسلامی ایجاد خواهد شد، نه الزاما به نفع مردم و گشایشی در معیشت آنان. واقعیت این است که ساختار و بحران اقتصادی در ایران آنقدر عمیق است که صرفنظر از هر درجه از توافق با دولت امریکا، قطعا نمی‌تواند اقتصاد ایران را از بحران عمیق اقتصادی نجات دهد.

شاهد این واقعیت، توافق برجام در سال ۲۰۱۵ است، که تازه بحران و تورم اقتصادی این تاریخ در مقایسه با شرایط کنونی ایران قابل مقایسه نیست. در این توافق صرفنظر از آزادی بخشی از پولهای بلوکه شده ایران توسط دولت اوباما، بیشتر از صد میلیارد دلار از محل فروش نفت، پول به خزانه دولت سرازیر شد، اما بحران اقتصادی نه تنها افت نکرد و نه تنها گشایشی در زندگی اقتصادی مردم ایجاد نشد، بلکه به مرور زمان تا به امروز شاهد تشدید بحران اقتصادی، افزایش تورم، پائین آمدن چندین برابر ارزش پول ایران و تشدید فقر و فلاکت و سونامی بیکاری در طول جنگ هستیم. نرخ تورم در سال ۲۰۱۵ هنگام توافق برجام در ایران ۱۲،۵ تا ۱۲،۷ درصد بوده است. امروز تورم اقتصادی طبق گزارش مرکز آمار ایران ۵۸ درصد است و تورم میدانی بدون شک خیلی بیشتر از این رقم باشد.

در پایان- دوره بعد از جنگ با تمام پیچیدگی و دشواری آن از یک طرف و ارباب و اختناق که دولت جمهوری اسلامی برای خفه کردن جامعه به راه انداخته است، رویاروی مردم با جمهوری اسلامی برای بهبود موقعیت اقتصادی و سیاسی جامعه، امری اجتناب ناپذیر است. مشکلات عدیده اقتصادی و سیاسی یقه مردم را گرفته و جمهوری اسلامی پاسخی جز سرکوب به نارضایتی مردم ندارد. جمهوری اسلامی در پایان جنگ هر آرزویی به خود بگیرد، با جامعه ای روبروست که هزاردر بی درمان دارد، بیکاری، فقر و فلاکت بی داد می‌کند، و جمهوری اسلامی نه می‌تواند و نه می‌خواهد تغییری در زندگی مردم ایجاد کند. یقه جمهوری اسلامی را باید محکم گرفت. مطالبه بهبود زندگی، پرداخت خسارت و تامین مسکن برای قربانیان جنگ، تامین مخارج زندگی خانواده‌های کارگری و شهروندانی که در اثر جنگ آسیب دیده‌اند. پرداخت بیمه بیکاری برای افراد آماده به کار و پرداخت تمام حقوق به کارگرانی که در اثر بمباران محل کار بیکار شده‌اند. تامین فوری نیازهای رفاهی، دارویی، پزشکی و بهداشتی برای کلیه مردم. و سایر مطالباتی که هم اکنون در اعتراض بازنشستگان و کارگران بر زبان جاری است و جواب نگرفته‌اند. کارگران و مردم چاره ای جز پیمودن این راه ندارند.

سر دبیر

3 ژوئیه 2026

وقتی نان، کالای لوکس می‌شود!

افزایش فقر و فلاکت در ایران

کم درآمد به کالایی لوکس تبدیل شده است.

افزایش قیمت سرسام آور مواد غذایی تنها به نان محدود نیست. بر اساس گزارش مرکز آمار ایران قیمت اجناس در کشور در اردیبهشت ماه حدود ۱۳۰ درصد افزایش یافته است و تورم را ۵۸ درصد اعلام کردند. با این احتساب تردیدی نیست که تورم میدانی آنجا که مردم دست به جیب می‌برند، بسیار بالاتر از این آمار است و به طبع آن گرانی اجناس سر به فلک کشیده و برای بسیاری از خانواده‌ها نه تنها نان، که کالاهای ضروری دیگر نیز به سختی قابل خریدند.

صندوق بین‌المللی پول پیش بینی کرده است که تورم کلی در ایران در سال ۲۰۲۶ نزدیک به ۶۹ درصد خواهد رسید. معنای زمینی آن یعنی قدرت خرید اکثریت مردم به تناسب دستمزد و درآمد، بسیار بیشتر از قبل از جنگ پائین خواهد آمد. یعنی ناچارند برای تامین ابتدایی ترین مایحتاج زندگی از سایر ضروریات زندگی چشم ببوشند.

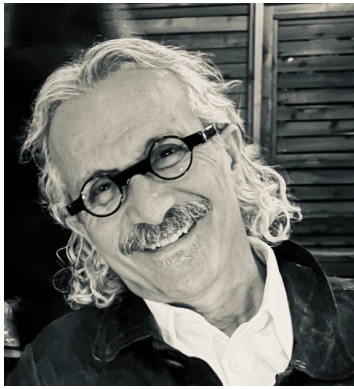
فشار اقتصادی بخصوص بر خانواده‌های کارگری و کم درآمد روز به روز بیشتر می‌شود. خط فقر بنا به داده‌های آماری در ایران از مرز ۳۰ میلیون تومان عبور کرده است، در شرایطی که حداقل دستمزد ماهانه در این وضعیت بحرانی حدود ۱۶ میلیون تومان است. تورم انقدر بالاست که حقوق ماهانه کارگران تازه اگر سر وقت پرداخت شود، تمام درآمد خانواده فقط صرف تامین مواد غذایی می‌شود، که میلیونها خانوار کم درآمد دسترسی به این حداقل هم ندارند.

دلایل تشدید تورم و گرانی

جامعه سرمایه داری ایران دارای بحران‌های تو در تو است. اقتصاد ایران شدیداً بحرانی و ناکارآمد است. تورم، ساختاری و افسارگسیخته در تمام تار و پود جامعه ریشه دوانده است. دستگاه فاسد دولتی، عملکرد سیاسی دولت در عرصه‌های داخلی و خارجی، بحران اقتصادی رانیز لاینحل و هرنوع سیاست و اقدامی برای کاهش تورم و گرانی فقط مرهمی کوتاه مدت بر زخمهای عمیق اقتصادی و به بن بست می‌رسند. سرکوب و ارباب و اعدام طی سال‌های گذشته، بخصوص قتل عام مردم معترض در دی ماه، خیزش‌های متوالی کارگران و مردم زحمتکش به دلیل فقر، فلاکت و افزایش مشکلات اقتصادی و سیاسی تنها پاسخ حکومت سرمایه داری اسلامی به نارضایتی و نفرتی است که مردم از رژیم پیدا کرده‌اند. تجربه حکومت داری جمهوری اسلامی طی سال‌های گذشته نشان داده که در چهار چوب نظم کنونی در ایران هر گونه بهبود واقعی و پایدار در زندگی مردم منوط به سرنگونی انقلابی جمهوری توسط طبقه کارگر و سایر مردم ناراضی است.

تفاهم نامه میان دولت‌های امریکا و جمهوری اسلامی

مرگ بر جمهوری اسلامی!



سرکوب و جنایت دفاع کرد. هر جا مردم زندگی خواستند، حکومت او مرگ را سازمان داد. با این همه، بزرگترین جنایت خامنه‌ای شاید فقط هزاران اعدام و صدها کشتار نباشد. بزرگترین جنایت او، اتلاف زندگی میلیون‌ها انسان بود. نسل‌هایی که می‌توانستند در جامعه‌ای آزاد، مرفه، سکولار و انسانی زندگی کنند، در زیر سایه جمهوری اسلامی به فقر، مهاجرت، اعتیاد، ناامنی، تبعیض، بیکاری، سرکوب و ناامیدی رانده شدند.

اما حتی این نیز همه حقیقت نیست. خامنه‌ای نه انحراف جمهوری اسلامی بود و نه استثنای آن. او فشرده و عصاره همان نظمی بود که از نخستین روز بر تلفیق سرمایه‌داری، مذهب، فقر و فلاکت، سرکوب و دولت استبدادی بنا شد. اگر امروز همه چیز را به یک فرد تقلیل دهیم، بزرگترین خدمت را به جمهوری اسلامی کرده‌ایم؛ زیرا چنین القا می‌شود که با دفن یک نفر، مسئله نیز دفن شده است.

اما مسئله هرگز فقط خامنه‌ای نبود. مسئله حکومتی است که برای ادامه حیات خود به زندان، شکنجه، تبعیض جنسیتی، سرکوب اعتراض، فقر، خرافه و ماشین دائمی ارباب نیاز دارد. خامنه‌ای رفت، اما تا زمانی که این نظم سرمایه و اسلام پابرجاست، امکان بازتولید خامنه‌ای‌های دیگر نیز وجود خواهد داشت.

سوگواری قدرت برای خویش

امروز حکومت برای خامنه‌ای عزاداری نمی‌کند؛ برای بقای خود عزاداری می‌کند. سوگواری رسمی، در حقیقت مراسم ترمیم مشروعیت است. جمهوری اسلامی می‌خواهد از مرگ رهبرش همان استفاده‌ای را بکند که سال‌ها از جنگ، بحران، دشمن خارجی و ... کرده است؛ تولید اطاعت و ارباب و تصور ماندگاری.

برای همین اتوبوس‌ها به راه می‌افتند. بخشنامه‌ها صادر می‌شوند. ادارات سهمیه جمعیت می‌گیرند. مدارس بسیج می‌شوند. دوربین‌های صدا و سیما بهترین زاویه را جست و جو می‌کنند. سپاه آخرین رژه خود را بر فراز یک تابوت سازمان می‌دهد. اما این تصویر، بیش از آنکه اقتدار را به نمایش بگذارد، درماندگی یک حکومت را عریان می‌کند.

حکومتی که حتی برای تشییع رهبرش نیز بدون سازماندهی اجباری اداری، بدون مهندسی جمعیت، بدون بسیج امنیتی و بدون دستگاه تبلیغات دولتی قادر نیست تصویری از محبوبیت خود ارائه دهد، در حقیقت اعتراف می‌کند که مشروعیتش سال‌ها پیش در جامعه دفن شده است. آخرین سرمایه سیاسی جمهوری اسلامی، دیگر نه آینده است، نه وعده، نه آرمان و نه حتی امیدهای پوچ. آخرین سرمایه‌اش یک تابوت است. و این شاید تلخ‌ترین تصویر از سرنوشت حکومتی باشد که امروز ناچار است بقای خود را بر فراز جنازه رهبرش به نمایش بگذارد.

پایان یک زندگی، آغاز بحرانی دیگر

دفن خامنه‌ای پایان یک زندگی است، اما پایان بحران جمهوری اسلامی نیست؛ برعکس، آغاز مرحله تازه‌ای از بحران

آخرین رژه بر فراز یک تابوت

در حاشیه خاکسپاری خامنه‌ای و کارنامه یک حکومت سیاه

علی جوادی

جمهوری اسلامی خود را برای بزرگ‌ترین نمایش سیاسی پس از مرگ بنیانگذارش آماده می‌کند. قرار نیست تنها آخرین رهبر حکومت را به خاک بسپارند؛ قرار است بر فراز تابوت او آخرین رژه وفاداری به جمهوری اسلامی برگزار شود. سپاه، بسیج، مساجد، مدارس، ادارات و تمام دستگاه عظیم تبلیغات و ارباب حکومتی به حرکت درآمده‌اند تا از یک مراسم تدفین، نمایش قدرت بسازند؛ تا از یک جنازه مشروعیت استخراج کنند، و تا از پایان زندگی یک رهبر جنایتکار، استمرار حیات یک حکومت را اعلام کنند.

اما جامعه چیز دیگری می‌بیند. در برابر این تابوت فقط جسد یک رهبر سیاسی قرار ندارد. بخشی از تاریک‌ترین تاریخ معاصر ایران قرار دارد. تابوت مردی که بیش از سه دهه در رأس یکی از سرکوبگرترین حکومت‌های جهان ایستاد؛ حکومتی که بقای خود را بر اعدام، زندان، ارباب، تبعیض، فقر، خرافه و جنگ دائمی علیه آزادی و انسانیت بنا کرد.

گاه تاریخ این امتیاز را به مستبدان می‌دهد که پیش از آنکه در برابر مردم پاسخگو شوند، در سکوت مرگ از صحنه خارج شوند. خامنه‌ای نیز چنین رفت. نه در دادگاهی که مادران خاوران در آن شهادت دهند. نه در برابر خانواده‌های هزاران زندانی سیاسی که هرگز فرصت وداع نیافتند. نه در برابر کارگرانی که جرمشان مطالبه دستمزد و یک زندگی انسانی بود. نه در برابر زنانی که دهه‌ها زیر آپارتاید جنسی اسلامی زیستند و برای ابتدایی‌ترین حقوق خود زندان، اسید، گلوله و تحقیر را تحمل کردند. نه در برابر نسل جوانی که خیابان‌های تهران، سندانج، زاهدان، شیراز، اصفهان، تبریز و صدها شهر دیگر را با خون خود رنگین دید.

او بی‌آنکه پاسخ دهد رفت. اما پاسخ ندادن، پاسخگو نبودن نیست. مرگ، جنایت را دفن نمی‌کند. خاک، حافظه تاریخی جامعه را نمی‌پوشاند. هیچ پرچم سیاهی، هیچ نوحه‌ای، هیچ صف عزاداری و هیچ نمایش حکومتی قادر نیست چهار دهه حکومت مبتنی بر سرکوب و ارباب را تطهیر کند.

مرگ، جنایت را دفن نمی‌کند

خامنه‌ای تنها یک رهبر جمهوری اسلامی نبود. او یکی از معماران و موثرترین حافظان حکومتی بود که موجودیت خود را از نخستین روز با اعدام، زندان، مذهب و سرکوب آزادی و انسانیت تعریف کرد. از اعدام‌های ابتدای قدرت‌گیری و قتل‌عام زندانیان سیاسی دهه شصت تا قتل‌های زنجیره‌ای از سرکوب جنبش دانشجویی تا درهم شکستن اعتراضات کارگری. از کشتار آبان ۹۸ تا ماشین سرکوب جنبش زن، زندگی، آزادی و قتل عام دی ماه. از صدور تروریسم اسلامی تا تغذیه و حمایت از نیروهای ارتجاعی و فرقه‌های مذهبی در منطقه.

در تمام این سال‌ها، هر جا جامعه برای آزادی برخاست، خامنه‌ای در سوی مقابل ایستاد. هر جا انسان برای برابری جنگید، او از تبعیض و

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

آخرین رژه بر فراز یک تابوت

در حاشیه خاکسپاری خامنه‌ای و کارنامه یک حکومت سیاه

علی جوادی

های کشنده درونی حکومتی است که بیش از سه دهه موجودیت خود را بر سرکوب مطلق "رهبر" بنا کرده بود. تا دیروز، خامنه‌ای آخرین مرجع حل اختلافات در رأس حکومت بود. قدرت او، هرچند بر پایه سرکوب، حذف و تمرکز قدرت، شکاف‌های درونی حاکمیت را مهار می‌کرد و تعادل شکننده‌ای را بر فراز دستگاه قدرت حفظ می‌کرد. با دفن او، همان جناح‌هایی که سال‌ها زیر سایه اقتدارش صف کشیده بودند، ناچارند بر سر آینده قدرت، برای بقا خود، سهم خود را مطالبه کنند. رقابت‌هایی که تا دیروز پشت درهای بسته و در جامعه جریان داشت، اکنون می‌تواند آشکارتر، عمیق تر و بی‌پروا تر به سطح سیاست رسمی راه یابد.

آرایش کنونی جمهوری اسلامی بیش از هر زمان دیگری بر دو پایه استوار است: قدرت نظامی و امنیتی سپاه، و اقتدار سیاسی و ایدئولوژیک خامنه‌ای. با دفن او، یکی از این دو ستون فرو می‌ریزد و ستون دیگر ناگزیر باید بار کل نظام را به تنهایی و با شبح خامنه‌ای دیگر بر دوش بکشد. اما سپاه و خامنه‌ای پسر، هر اندازه قدرتمند باشند، نمی‌توانند جای آن مرجع را بگیرند که دهه‌ها نقش داور نهایی، تنظیم کننده تعادل جناح‌ها و ضامن انسجام رأس حکومت را ایفا می‌کرد. از همین رو، آرایش کنونی قدرت، بیش از آنکه نشانه استحکام باشد، نشانه شکنندگی است؛ نظمی که بیش از گذشته بر قهر سازمان یافته تکیه دارد و کمتر از همیشه از انسجام سیاسی برخوردار است.

از این رو، مجتبی خامنه‌ای یا هر گزینه دیگری که پس از مجتبی از دل ساختار قدرت بیرون آید، نه از اقتدار سیاسی خامنه‌ای پدر برخوردار است و نه می‌تواند همان نقش را در مهار تضادهای درونی حکومت ایفا کند. مسئله فقط ضعف افراد نیست؛ فرسودگی و شکنندگی خود ساختار است.

اما در کنار رقابت جناح‌های حکومت، عامل تعیین کننده دیگری نیز حضور دارد؛ عاملی که همه محاسبات رأس حاکمیت را پیچیده‌تر می‌کند: جامعه، توده مردم سرنگونی طلب. مردمی که بارها نشان داده‌اند نه منتظر تعیین تکلیف در بالا می‌مانند و نه سرنوشت خود را به جا به جایی مهره‌های همان دستگاه جنایت گره می‌زنند. کارگران، زنان، جوانان، بازنشستگان، معلمان، دانشجویان و میلیون‌ها انسانی که در سال‌های گذشته بارها به میدان آمده‌اند، این دوره را نه فقط با چشم ناظر، بلکه با امید به گشودن راهی برای پایان دادن به کل جمهوری اسلامی دنبال می‌کنند.

از این رو، مراسم خاکسپاری خامنه‌ای می‌تواند آغاز فصل تازه‌ای از جدال بر سر آینده ایران باشد؛ جدالی میان جناح‌هایی که برای حفظ جمهوری اسلامی با یکدیگر رقابت می‌کنند و جامعه‌ای که می‌خواهد از کل این نظم عبور کند.

جمهوری اسلامی ممکن است پس از خامنه‌ای همچنان لنگان لنگان برای مدتی به حیات خود ادامه دهد؛ اما دیگر با اتکاء به همان توازن پیشین حکومت نخواهد کرد. هرچه بیش از گذشته بر سپاه تکیه کند،

بیش از گذشته ماهیت خود را به عنوان یک حکومت عریان نظامی. امنیتی آشکار خواهد ساخت؛ و هرچه این ماهیت آشکارتر شود، شکاف آن با جامعه عمیق‌تر و بحران بقای آن نیز گسترده‌تر خواهد شد.

تابوت خامنه‌ای، اگرچه یک جسد را به خاک می‌سپارد، اما همزمان پرسشی را پیش روی جامعه می‌گذارد که هیچ مراسم حکومتی قادر به دفن آن نیست: آیا جمهوری اسلامی بدون خامنه‌ای نیز می‌تواند همان جمهوری اسلامی گذشته باقی بماند؟

پاسخ این پرسش را نه مجلس خبرگان، نه بیت رهبری، نه سپاه پاسداران و نه مراسم تشییع خواهند نوشت.

پاسخ را توازن قوای واقعی جامعه خواهد نوشت؛ در اعتصاب‌های کارگری، در مبارزات زنان، در اعتراضات جوانان، در دانشگاه‌ها، در محلات، در خیابان‌ها و در هر صحنه‌ای که مردم برای آزادی، برابری و رهایی از جمهوری اسلامی به میدان می‌آیند.

خامنه‌ای به خاک سپرده می‌شود؛ اما آنچه امروز بیش از هر چیز زیر خاک نمی‌رود، بحران جمهوری اسلامی است. این بحران با دفن او پایان نمی‌یابد، بلکه وارد مرحله تازه‌ای می‌شود. در همین شکاف است که جامعه می‌تواند با اتکاء به مبارزه آگاهانه، متشکل و انقلابی خود، نه فقط به جابه‌جایی افراد در رأس قدرت، بلکه به موجودیت کل جمهوری اسلامی پایان دهد و راه را برای استقرار جامعه‌ای آزاد، برابر، مرفه و انسانی بگشاید.

شاید بزرگترین حقیقت این مراسم همین باشد: جمهوری اسلامی رهبر خود را به خاک می‌سپارد، اما هنوز نتوانسته است بحران بقای خود را دفن کند. آخرین رژه بر فراز این تابوت، نه پایان تاریخ این حکومت، بلکه می‌تواند آغاز فصل تازه‌ای از نبرد باشد که سرنوشت آن را نه مراسم تشییع، بلکه مبارزه مردم برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی رقم خواهد زد.

3 ژوئیه 2026



کار یا بیمه بیکاری مکفی!



زمین لرزه از پدیده‌هایی است که از پیدایش کره زمین وجود داشته است و دانشمندان با دقت علل آن را توضیح داده‌اند و برای زندگی با آن و مقابله با پیامدهایش، مدت‌هاست راه‌حلهایی ارائه کرده‌اند.

زلزله ترکیه در سال ۲۰۲۳ نشان داد که کره زمین تقصیری ندارد. واقعیت تلخ این است که همه بر این امر

واقف هستیم که "واکسن" مقابله با زلزله مدت‌هاست پیدا شده و انسان تیزهوش می‌تواند با آن مقابله کند. اما این مقابله فقط زمانی ممکن است که محل زیست انسان‌ها با رعایت اصول ایمنی، در برابر این مصائب طبیعی ساخته شود و امنیت و حیات آنان تضمین گردد. اما تا زمانی که زندگی انسان در دستان سرمایه داران به گروگان گرفته شده است و سودآوری و انباشت سرمایه حرف آخر را می‌زند، هیچ درمانی وجود ندارد و انسان قربانی سیل، زلزله و جنگ خواهد بود.

دخالت دولت آمریکا و کارتل‌های نفتی در ونزوئلا بر کسی پوشیده نیست. نفت، گاز، طلا، آلومینیوم، معادن، جنگل‌ها و کاکائوی ونزوئلا، و... تنها بخشی از ثروت طبیعی این کشور را تشکیل می‌دهند. اما هیچ یک از این ثروت‌ها در خدمت مردم به‌غایت فقیر ونزوئلا نیست.

نه زلزله ترکیه، نه زلزله کاراکاس، نه بی‌آبی بلوچستان و نه سیل بنگلادش، آن عواملی نیستند که کودکان را به گرسنگی و قتلگاه می‌کشاند، والدینشان را زیر توده‌های سنگ معدن به کام مرگ می‌فرستند، در غزه قتل‌عامشان می‌کنند و در آفریقا مردم را به گرسنگی می‌کشاند. این گناه زلزله و زمین نیست. این زمین نیست که انسان‌ها را می‌کشد، این صاحبان سرمایه هستند که قتل‌عام می‌کنند. این کره زمین لعنت شده در دست صاحبان واقعی‌اش نیست. این وضعیت و این جهان ناعادلانه، بار دیگر حقانیت کمونیست‌ها و وظایف آنها را بیش از هر زمان دیگری برجسته می‌کند.

اگر تلسکوپ فضایی جیمز وب می‌تواند فاصله ۱۳,۵ میلیارد سال نوری را با دقت و واضح نشان دهد، مقابله با زلزله فقط با سرنگونی سرمایه داری قابل پیشگیری است.

۳ ژوئن ۲۰۲۶

منصور حکمت را بخوانید

و به دیگران معرفی کنید!

<http://hekmat.public-archive.net>

زلزله در ونزوئلا، کره زمین بی گناه است!

پروین کابلی

روز ۲۴ ژوئیه، دو زمین لرزه مرگبار، با فاصله چند ثانیه، کاراکاس، پایتخت ونزوئلا، و حومه این شهر چندمیلیونی را لرزاند و خسارات جبران ناپذیری به بار آورد. با گذشت یک هفته از این فاجعه، هنوز آمار دقیق کشته شدگان، مفقودشدگان و میزان ویرانی ناشی از آن روشن نیست. رسانه‌های دولتی ونزوئلا، فعلاً از ۵۰ هزار نفر مفقودالثر سخن می‌گویند.

فیلم‌های منتشرشده در شبکه‌های اجتماعی نشان می‌دهد که سامانه گوگل در ونزوئلا، از چند ثانیه تا دو دقیقه پیش از وقوع زلزله، از طریق سنسورهای حرکتی تلفن‌های اندرویدی، امواج اولیه زلزله را شناسایی و هشدار را ارسال کرده است. این فیلم‌ها نشان می‌دهد که چگونه تعدادی از مردم، از طریق تلفن همراه، متوجه خطر شده و موفق به نجات خود می‌شوند.

با دیدن این فیلم‌ها، یک سؤال بسیار ساده را در مقابل چت جی‌پی‌تی قرار دادم: "آیا زمین لرزه ونزوئلا هشدار قبلی داشت؟" پاسخ روشن بود: "بله، کشور ونزوئلا سامانه ملی هشدار زلزله ندارد، اما سامانه گوگل موفق شد چند ثانیه تا دو دقیقه پیش از آغاز لرزش‌های اصلی، به میلیون‌ها کاربر تلفن‌های اندرویدی در این کشور هشدار دهد." دو دقیقه در زلزله و هنگام خطر، زمان بسیار طولانی‌ای است و نجات جان بسیاری را ممکن می‌سازد. بر اساس گزارش شرکت گوگل، این سامانه در ونزوئلا بیش از یازده میلیون پیام هشدار ارسال کرده بود.

همچنین هشدار "اقدام فوری"، به‌صورت صوتی و تصویری، برای پناه گرفتن یا ترک محل، برای یک میلیون و ۴۰۰ هزار نفر ارسال شده بود. در زمین لرزه ویرانگر سال ۲۰۲۳ ترکیه، که استان قهرمان مرعش و مجموعاً ۱۱ استان دیگر را دربر گرفت، در ابتدا کشته شدن بیش از ۵۳ هزار نفر گزارش شد. همین زمین لرزه هم‌زمان در سوریه نیز بیش از ۸ هزار نفر را به کام مرگ کشاند. آمار کشته شدگان زلزله ترکیه، رسماً بعداً بین ۶۰ تا ۷۰ هزار نفر اعلام شد. بیش از ۱۰۰ هزار نفر زخمی شدند و در مجموع ۱۴ میلیون نفر زندگی‌شان تحت تأثیر این فاجعه قرار گرفت و نزدیک به دو میلیون نفر آواره شدند.

گزارش ژورنالیست‌های حقیقت جو یا کاوشگر نشان داد که در منطقه اصلی زلزله زده ترکیه، بسیاری از ساختمان‌های جدید که با رعایت مقررات ساخت و ساز در مناطق زلزله‌خیز ساخته شده بودند، تقریباً از آسیب مصون مانده‌اند، در حالی که در همان محل، ساختمان‌های کناری آن‌ها با خاک یکسان شده بود. تحقیقات بعدی نشان داد که ساختمان‌هایی که کاملاً از بین رفته‌اند، آنهایی بوده‌اند که بسازوبفروش‌ها در ساخت آن‌ها تقلب کرده و مقررات کارشناسان و شهرداری را رعایت نکرده بودند. این مسئله موجی از نفرت را علیه این وضعیت به وجود آورد. دولت اردوغان برای آرام کردن افکار عمومی، که به‌شدت از این افشاگری‌ها خشمگین بودند، اگر درست بیاد بیاورم، بیش از ۵۰ نفر از سردمداران این تخلفات را زندانی کرد.

برابری بیقید و شرط زن و مرد در تمام شئون اجتماعی!

کارناوال تدفین؛ آخرین پرده نمایش اقتدار

وریا روشنفکر



اسلامی است.
در سوی دیگر، غیبت طولانی
مجتبی خامنه‌ای نیز بر ابهام‌های
این انتقال قدرت افزوده است.
اگر انتقال رهبری از استحکام
کامل برخوردار بود، انتظار
می‌رفت رهبر جدید با حضور
مستقیم، سخنرانی‌های عمومی و
ارتباط مستمر با جامعه، اقتدار
خود را تثبیت کند. اما اتکای
عمده به پیام‌های مکتوب و

محدود بودن حضور علنی، نشان می‌دهد که حکومت هنوز در حال
مدیریت مرحله‌ای حساس از انتقال قدرت است. صرف‌نظر از علت
این وضعیت، نفس نیاز به چنین کارناوال عظیمی نشان می‌دهد که
نمایش جایگزین اطمینان سیاسی شده است.

تاریخ بارها نشان داده است حکومت‌هایی که برای اثبات اقتدار خود
به نمایش‌های عظیم خیابانی، آیین‌های پرهزینه و بسیج سازمان‌یافته
متوسل می‌شوند، معمولاً بیش از آنکه قدرت خود را به نمایش
بگذارند، از بحران‌های درونی خود پرده برمی‌دارند. اقتداری که نیازمند
این حجم از نمایش باشد، بیش از آنکه محصول اعتماد عمومی باشد،
حاصل نگرانی از آینده است.

از این منظر، کارناوال تدفین علی خامنه‌ای پایان یک دوره نیست؛ آغاز
مرحله‌ای تازه در تلاش جمهوری اسلامی برای بازسازی هژمونی سیاسی
خویش است. اما همان‌گونه که جنگ نتوانست بحران مشروعیت را از
میان بردارد و همان‌گونه که دوگانه‌سازی بر سر مذاکره نتوانست شکاف
میان جامعه و حکومت را پر کند، این کارناوال نیز قادر نخواهد بود
واقعیت اصلی را تغییر دهد: جامعه ایران دیگر مسئله خود را در
انتخاب میان جنگ یا مذاکره، و یا در شرکت در مراسم حکومتی
نمی‌بیند؛ مسئله اصلی، عبور از ساختاری است که طی دهه‌ها آزادی،
رفاه و برابری را از اکثریت مردم سلب کرده است.

به همین دلیل، این کارناوال را باید نه پایان یک زندگی، بلکه آخرین پرده
نمایشی دانست که می‌کوشد انتقال قدرت را طبیعی، حکومت را باثبات
و آینده را بدون بحران نشان دهد؛ نمایشی که هرچه پرهزینه‌تر و
گسترده‌تر برگزار شود، بیش از پیش عمق بحرانی را آشکار می‌کند که
حکومت در تلاش برای پنهان کردن آن است.

3 ژوئیه 2026

**جهان بدون فراخوان سوسیالیسم،
بدون امید سوسیالیسم، بدون
«خطر» سوسیالیسم،
به چه منجلابی تبدیل میشود!**

منصور حکمت

کارناوال تدفین علی خامنه‌ای را نباید صرفاً یک مراسم مذهبی یا آیین
بدرقه یک رهبر سیاسی دانست. آنچه امروز از تهران تا قم، از مشهد تا
نجف و کربلا در جریان است، بخشی از پروژه‌های سیاسی برای بازسازی
اقتدار حکومتی است که در سال‌های اخیر با عمیق‌ترین بحران
مشروعیت خود روبه‌رو شده است. تابوت علی خامنه‌ای تنها جسد یک
رهبر را حمل نمی‌کند؛ نماد حکومتی است که می‌کوشد حتی از مرگ رهبر
خود نیز برای بازتولید قدرت استفاده کند.

اگر این مراسم را جدا از تحولات ماه‌های گذشته ببینیم، معنای سیاسی
آن از دست خواهد رفت. جنگ، فضای پس از جنگ و اکنون مراسم
تدفین، سه رویداد مستقل نیستند؛ سه حلقه یک سیاست واحدند.
با آغاز جنگ، حکومت کوشید جامعه را زیر پرچم "دفاع از میهن" و
"مقابله با دشمن خارجی" گرد آورد. دستگاه تبلیغاتی، رسانه‌های
حکومتی، نیروهای بسیج، نهادهای مذهبی و امنیتی مأمور شدند تا
تصویری از وحدت ملی و حمایت عمومی از حکومت ارائه دهند. در آن
مقطع، هدف اصلی تنها اداره جنگ نبود؛ حکومت می‌کوشید شکاف
عمیق میان جامعه و حاکمیت را زیر سایه جنگ پنهان کند.

پس از پایان جنگ، همان سیاست با شکلی دیگر ادامه یافت. این بار
میدان نبرد، مسئله مذاکره بود. جامعه به دو اردوگاه موافق و مخالف
مذاکره تقسیم شد و حکومت تلاش کرد این دوگانه را به مسئله اصلی
سیاست ایران تبدیل کند. در حالی که نزاع واقعی نه بر سر مذاکره، بلکه
بر سر بقای ساختار قدرت بود. موافقان و مخالفان مذاکره، هر یک از
زاویه‌ای متفاوت، در چارچوب حفظ نظام سخن می‌گفتند و بحث درباره
آزادی، برابری، رفاه و حقوق مردم بار دیگر به حاشیه رانده شد.

اکنون کارناوال تدفین سومین مرحله همین پروژه است. این بار نه جنگ و
نه مذاکره، بلکه مرگ رهبر به ابزار تازه‌ای برای بسیج نیروهای حکومتی
تبدیل شده است. همان شبکه‌هایی که در دوران جنگ و پس از آن
مسئول سازماندهی تجمع‌ها بودند، اکنون مأمور سازماندهی مراسم
عزاداری شده‌اند. هدف نیز همان است؛ نمایش انسجام، نمایش اقتدار
و نمایش تداوم.

این مراسم بیش از آنکه خطاب به مخالفان حکومت باشد، پیامی برای
بدنه خود حکومت دارد. دستگاه سیاسی و امنیتی جمهوری اسلامی بیش
از هر زمان دیگری نیازمند آن است که به مدیران، فرماندهان، نیروهای
نظامی، روحانیت حکومتی و شبکه‌های وابسته اطمینان دهد که انتقال
قدرت بدون بحران انجام شده و ستون‌های اصلی نظام همچنان
پابرجاست. بنابراین، نخستین مخاطب این کارناوال، جامعه نیست؛ بلکه
خود ساختار قدرت است.

در همین چارچوب، گرداندن تابوت در نجف و کربلا نیز معنایی فراتر از
یک مراسم مذهبی پیدا می‌کند. حکومت می‌خواهد به نیروهای همسو در
منطقه اعلام کند که با مرگ علی خامنه‌ای، سیاست منطقه‌ای جمهوری
اسلامی دچار گسست نخواهد شد. این بخش از مراسم، بیش از آنکه
آیینی مذهبی باشد، پیامی سیاسی برای شبکه نفوذ منطقه‌ای جمهوری



از ابتدای نظام سرمایه‌داری در ایران تا کنون اینچنین شاهد سونامی بیکاری میلیونی کارگران نبوده‌ایم! البته باید اذعان کرد، بدلیل عدم وجود تشکلهای مستقل کارگری در محلهای کار و لاپوشانی آگاهانه دولت، کارفرماها و همسوی تشکلهای زرد حکومتی با منافع دولت و کارفرماها آمار دقیقی از تعداد بیکاران وجود ندارد، با یک حساب

سر انگشتی در زمان بمبارانهای از نابودی و آسیبهای جدی به زیرساختهای اقتصادی و مراکز صنعتی و همچنین بدلیل محاصره اقتصادی عدم وجود ماده خام مراکز تولیدی گسترده‌ای از محلهای کار تعطیل شد و کارگران را اخراج کرده اند که آمار دقیق در دست نیست. اما اگر ۵۰٪ جامعه ایران زنان باشند و ۷۰٪ زنان خانه دار بیکار محسوب نمیشوند، آمار آنها در جامعه ۹۰ میلیونی بیش از ۱۶ میلیون زنان از بیمه بیکاری محروم شده‌اند. نهاد های رژیم اعتراف کردند جنگ ۴ میلیون کارگر را بیکار کرده است. نهادهای رژیم اسلامی، خود اشتغالی از طریق اینترنت را که آمار آنها بیش از ۳ میلیون بودن با قطع اینترنت از طرف رژیم اسلامی بیکار شدند، بیکار محسوب نمیشوند و باید ۴ میلیون کارگر بیکار دیگر که شرط و شروط رژیم را برآورده نکرده‌اند اما بیکار هستند به این ترتیب آمار بیکاری شرایط کنونی را دستبندی کنیم:

زنان خانه دار که از بیمه بیکاری محروم هستند باید گفت بیش از ۱۶ میلیون نفر هستند. نهادهای رژیم بیکاری از نتیجه جنگ را ۴ میلیون نفر اعلام کردند، به این آمار باید ۴ ملیون تخمینی دیگر که شروط رژیم را برای دریافت بیمه بیکاری تامین نکردند را اضافه کرد و همچنین ۳ میلیون خود اشتغالی اینترنتی داریم به اضافه محل های کاری که بدلیل عدم دریافت مواد خام تعطیل شدند و یا آمار بیکاری قبل از شروع جنگ که ۵ میلیون کارگر بیکار را در نظر بگیریم جمعا حدود ۳۲ میلیون بیکار در جامعه ۹۰ میلیونی در ایران داریم که بسیار وحشت ناک است!

اتحاد علیه بیکاری باید جواب قطعی طبقه کارگر باشد!

بر کسی پوشیده نیست، بیکاری به یک معضل اصلی جامعه تبدیل شده است! شیرازه هزاران خانواده را از پاشانده است. گرسنگی و کمبود تغذیه کافی به زندگی عادی به اردوی میلیونی بیکاران تحمیل شده است. در نتیجه بیکاری بزه کاری، تنفروشی، اعتیاد و فروش اعضای بدن به نرم زندگی عادی جامعه تبدیل شده است! برای پایان دادن به این وضعیت تأسفبار راهی جز اتکا به نیروی خود طبقه کارگر هیچ معجزه ای دیگر در کار نیست! ما باید برای حفظ زندگی شرافتمندانه دست به سازماندهی نیروی گسترده خودمان بزنیم. از تجارب مبارزاتی دوره‌ای که سر کار بودیم و اعتراض و اعتصاب را سازماندهی میکردیم استفاده کنیم. از تجارب اعتراضات بخشهای مختلف طبقه کارگر از جمله پرستاران که چگونه اعتراضات خود را سازمان میدهند

صفحه ۸

اتحاد علیه بیکاری، راه چاره کارگران در

شرایط کنونی است!

رضا کمانگر

در جریان جنگ ارتجاعی ۱۲ و ۳۹ روزه و بمبارانهای که توسط آمریکا و اسرائیل انجام گرفت، صدها نقطه از مناطق مسکونی، دانشگاه ها، مدارس، مراکز تحقیقاتی، مراکز صنعتی و محلهای کار نابود شده و یا آسیب جدی وارد شده است، جدا از کشتار مردم عادی از جمله ۱۶۸ کودک مدرسه میناب و ویرانی مناطق مسکونی و آوارگی گسترده، موجب سونامی بیکاری میلیونها کارگر شده است. قطع اینترنت هم اشتغال نزدیک ۳ میلیون کارکن خود اشتغالی را تعطیل کرد است. آمار بیکاری که توسط نهادهای رژیم اسلامی ۴ میلیون اعلام کرده اند که قابل اعتماد نیست، چرا که نهادهای رژیم، کارگرانی که اگر حتی یک ساعت در هفته کار کنند جزو بیکار محسوب نمیشوند و همچنین زنان خانه دار که آمار آنها بیش از ۷۰٪ کل زنان را تشکیل میدهند بیکار محسوب نمیشوند و از بیمه بیکاری محروم و حذف کرده‌اند.

در مورد سیاست بیکار سازی باید از شرایط جنگی کنونی کمی فاصله گرفت و سیاستهایی را بررسی کنیم که دست کارفرما و دولت را برای اخراج کارگران را باز گذاشته است. برای بررسی عامل اصلی بیکار سازی، باید قانون کار ضد کارگری را بررسی کنیم که بر اساس آن رژیم اسلامی، تشکلهای مستقل کارگری را ممنوع اعلام کرده است و خود رژیم اسلامی، تشکلهای زرد حکومتی مانند شوراهای اسلامی کار و خانه کارگریها را برای اجرای سیاستهای رژیم اسلامی و کارفرماها در میان کارگران را سازماندهی کرد است. این تشکلهای بنام کارگران مجری سیاستهای ضد کارگری دولت و کارفرماها هستند. بر اساس قانون کار، کارگاههای با کمتر از ۱۰ نفر از کارگران از شمول قانون کار حذف کرده اند، همچنین در سالهای گذشته کارگران مناطق تجارت آزاد را از قانون کار خارج کردند. نقطه مهم دیگر، قانون کار دست کارفرما را برای قراردادهای سفید امضا را به کارگران تحمیل کرده‌اند که معنی آن تعیین دستمزد بسیار نازل و زمینه ساز اخراج است که در یک کلام تحمیل بی حقوقی مطلق به کارگران است، در کنار این بی حقوقی، کارگران حق اعتراض و اعتصاب را ندارند.

وضعیت بیمه بیکاری!

سیاستهای پرداخت بیمه بیکاری دولت، متکی بر توطئه و فریب کارگران بیکار است. اولاً دولت بیمه بیکاری را از حقوق همه شاغلین کتر میکند، در زمان بیکار شدن کارگران، بعنوان مختلف دست به بهانه تراشی برای عدم پرداخت بیمه بیکاری میزنند، از جمله قانون نانوشته میتراشند که باید حداقل ۴ سال بطور پیوسته قبلاً بیمه بیکاری را پرداخت کرده باشید و اگر یک ساعت در هفته کار کنید خود بخود بیمه بیکاری قطع میشود و یا بازرسی به منازل کارگران بیکار دریافت کننده بیمه بیکاری میفرستند که اگر در منزل نباشند، شاغل به حساب میاورند و بیمه بیکاری را قطع میکنند. خلاصه دولت دزد اصلی بیمه های بیکاری، درمانی و بازنشستگی است!

سایه شوم بیکاری!

علیه فقر، علیه گرانی باخیزیم!

اتحاد علیه بیکاری، راه چاره کارگران در

شرایط کنونی است!

رضا کمانگر

استفاده کنیم، از اعتراضات هفتگی و سراسری بازنشستگان استفاده کنیم. اگر کارگران بیکار دور "اتحاد علیه بیکاری" متشکل شویم نیروی ما میلیونی است. این نیروی میلیونی اگر تنها با خواست "کار یا بیمه بیکاری" هیچ دولت و نیروی سرکوبگرش توان مقابله با صف لشکر بیکاران را نخواهد داشت. وظیفه فعالین کارگری است با ایجاد سازماندهی شبکه های به هم پیوست از شهرهای بزرگ شروع کنیم، از تجارب بازنشستگان تامین اجتماعی و دیگر صندوق ها استفاده کنیم با پرچم "کار یا بیمه بیکاری" دولت موظف به ایجاد کار و یا پرداخت بیمه بیکاری است!" به مرور زمان کف خیابان برای نبرد نهایی علیه بیکاری به تصرف دریاوریم!

زنده باد اتحاد و همبستگی!

زنده باد اتحاد علیه بیکاری

۱۱ تیر ۱۴۰۵

شعار و مطالبات اعتراض بازنشستگان شوش

خیابان سنگراست، مبارزه تا تحقق مطالبات ادامه دارد.

- نان و آزادی از هم جدایی نپذیرند، مطالبات ما هیچکدام بدون یگری محقق نمی شود.

- بهبود معیشت و افزایش قدرت خرید کارگران و زحمتکشانشان

- افزایش دستمزدها متناسب با یک زندگی شایسته

- مهار تورم، گرانی و تثبیت قیمت کالاها و

خدمات اساسی

- ایجاد فرصت های شغلی و مقابله با بیکاری

- کنترل و کاهش اجاره بهای مسکن، مسکن

حق همگانی است

- آموزش، درمان و خدمات اجتماعی رایگان و همگانی

- حق اعتراض، حق اعتصاب و حق ایجاد تشکل های مستقل کارگری

- پایان دادن به بازداشت و زندانی کردن معترضان،

اعتراض حق همگانی است

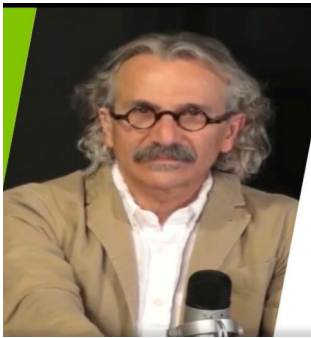
- پایان دادن به فضای امنیتی و ناامنی اجتماعی



جهان بدون فراخوان سوسیالیسم، بدون امید سوسیالیسم، بدون «خطر سوسیالیسم»

به چه منجلابی تبدیل میشود!

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!



شعار "یا روسری یا تو سری" فرمان تعرض به زنان شد. از همان روزی که آزادی اندیشه و بیان و تجمع و اعتصاب و تشکل جرم شد. از همان روزی که زندان، شکنجه و اعدام به زبان رسمی حکومت بدل شد.

در این پرونده، قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۰ و ۱۳۶۷ ثبت شده است؛ قتل‌های زنجیره‌ای

ثبت شده است؛ سرکوب خونین جنبش کارگری، دانشجویی، کهریزک، آبان ۱۳۹۸، سرنگونی هواپیمای مسافربری اوکراینی، سرکوب جنبش "زن، زندگی، آزادی"، اعدام معترضان و قتل عام دی ماه، کشتن کودکان، شلیک به چشم جوانان، گروگان‌گیری، صدور تروریسم اسلامی، سرکوب روزمره کارگران، معلمان، بازنشستگان، دانشجویان، نویسندگان و روزنامه‌نگاران، همه در این پرونده ثبت شده‌اند. اما این تنها فهرست جنایت‌های جمهوری اسلامی نیست. این حکومت فقط انسان‌ها را نکشته است؛ امید را کشته است. فقط آزادی را سرکوب نکرده است؛ آینده را نیز به گروگان گرفته است. ثروت جامعه را غارت کرده، اقتصاد را به ورطه فروپاشی کشانده، میلیون‌ها انسان را به فقر رانده، محیط زیست را ویران کرده، آموزش و درمان را فرسوده و میلیون‌ها ایرانی را ناچار به ترک و فرار کرده است.

این دادگاه، جمهوری اسلامی را بزرگ‌ترین متهم این پرونده می‌شناسد. و دقیقاً به همین دلیل، اصل بنیادین خود را نیز اعلام می‌کند: بزرگ‌ترین جنایتکار بودن یک متهم، برای هیچ متهم دیگری مصونیت ایجاد نمی‌کند. اما اگر عدالت قرار باشد با مقایسه تعداد قربانیان از میان برود، دیگر چیزی به نام عدالت باقی نمی‌ماند. دادگاه، مسابقه شمارش جنازه‌ها برگزار نمی‌کند. این دادگاه، هر متهم را با پرونده خودش محاکمه می‌کند. خامنه‌ای و تمامی سران جمهوری اسلامی، تمام آمرین و عاملین جنایت علیه مردم، باید به خاطر بیش از چهار دهه جنایت علیه مردم ایران محاکمه و محکوم شوند.

اما جنایت جمهوری اسلامی، نه مجوز بمباران مردم ایران است و نه برای کسانی که در تحقق آن نقش داشته‌اند، مصونیت سیاسی و اخلاقی می‌آورد.

در جایگاه دوم این دادگاه، ماشین جنگی آمریکا و اسرائیل قرار دارد. در طول تاریخ، تقریباً هیچ جنگی با نام واقعی خود آغاز نشده است. جنگ‌ها بعضاً همیشه با واژه‌های زیبا از راه رسیده‌اند. یک بار به نام تمدن. بار دیگر به نام آزادی. گاهی به نام "حقوق بشر". گاهی به نام مبارزه با تروریسم. اما وقتی دود و خاکستر فرو می‌نشیند، آنچه باقی می‌ماند، نه بیانی‌های دولت‌ها، بلکه خانه‌های ویران، بیمارستان‌های آسیب دیده، خانواده‌های داغدار و کودکانی است که دیگر هرگز بزرگ نخواهند شد. هیچ واژه‌ای نمی‌تواند مرگ یک کودک را به "خسارت جانی" تبدیل کند. هیچ بیانی‌ای، مادری را که فرزندش را از زیر آوار بیرون کشیده است، قانع نمی‌کند که این مرگ، "تلفات جنگی" بوده است.

حتی در حقوق بین‌الملل دولتها، میان عنصر نظامی و

رضا پهلوی در دادگاه وجدان بشریت (۱)

حمله آمریکا و اسرائیل "حاصل اقدامات من بود"

علی جوادی

"این کیفرخواست نه بر اساس روایت جمهوری اسلامی تنظیم شده است و نه بر پایه ادعاهای مخالفان رضا پهلوی". مبنای آن تنها اظهارات خود متهم است. این مقاله، با این فرض که رضا پهلوی این اظهارات را آگاهانه، با برخورداری از سلامت عقل و با پذیرش مسئولیت آنها بیان کرده است، تنها یک پرسش را دنبال می‌کند: اگر این ادعا را مبنا قرار دهیم، مسئولیت حقوقی، سیاسی، اخلاقی و تاریخی آن چیست؟"

گاه تاریخ، لحظه‌های عجیبی می‌آفریند؛ لحظه‌هایی که در آن، متهم، پیش از آنکه دادستان دهان باز کند، خود علیه خویش شهادت می‌دهد. رضا پهلوی پس از حمله نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران اعلام کرد: "این حمله حاصل اقدامات من بود".

درستی یا نادرستی این ادعا را تنها اسناد، شواهد و تحقیقات مستقل می‌توانند روشن کنند. شاید این سخن اغراق‌آمیز باشد؛ شاید تلاشی برای بزرگ‌نمایی نقش سیاسی خود؛ شاید ایشان از سلامت عقل و روان برخوردار نباشد، و شاید هم دقیقاً بیانگر نقشی باشد که او برای خود قائل است. اما این مطلب بر سر اثبات یا رد آن ادعا نوشته نشده است. این مقاله تنها یک فرض را مبنا قرار می‌دهد: بر مبنای این ادعا، آنگاه چه؟

اگر واقعا کسی در متقاعد کردن، تشویق یا لابی برای حمله نظامی علیه ایران نقش مؤثری داشته باشد، آیا می‌تواند تنها "افتخار" آن حمله و جنگ جنایتکارانه را از آن خود بداند، اما مسئولیت قربانیانش را بر عهده دیگران بگذارد؟ این، پیش از آنکه یک پرسش حقوقی باشد، پرسشی درباره وجدان انسان است. پرسشی در دادگاه وجدان بشریت.

اما پیش از آنکه این دادگاه فرضی به این پرسش پاسخ دهد، موظف است بزرگ‌ترین متهم این پرونده را فرا بخواند. زیرا هیچ قضاوت منصفانه‌ای بدون روشن کردن جایگاه جمهوری اسلامی ممکن نیست. جمهوری اسلامی نه یک حکومت صرفاً سرکوبگر و جنایتکار اسلام و سرمایه، بلکه حکومتی است که در بیش از چهار دهه گذشته، جنایت و کشتار را به یکی از ابزارهای دائمی حکومت تبدیل کرده است. پرونده این حکومت، با جنگ اخیر آغاز نمی‌شود و با آن نیز پایان نمی‌یابد.

این پرونده از همان روزی آغاز شد که "انقلاب ۵۷" را انقلاب اسلامی نامیدند و با سازش با غرب و مهندسی افکار عمومی قدرت را قبضه کردند و متعاقباً جوخه‌های اعدام جای آرمان آزادی جامعه را گرفتند. از همان روزی که زنان به شهروندان درجه دو تبدیل شدند.

رضا پهلوی در دادگاه وجدان بشریت (۱) حمله آمریکا و اسرائیل ...

غیرنظامی تفاوت فاحشی وجود دارد. میان پادگان و مدرسه تفاوت وجود دارد. میان انبار مهمات و بیمارستان تفاوت وجود دارد. میان سکوی موشکی و مدرسه ای که کودکی در آن خوابیده است تفاوت وجود دارد. هر جنگی که این مرزها را در هم بشکند، باید در برابر وجدان بشریت پاسخگو باشد.

و اکنون، دادگاه به متهم سوم می‌رسد. نه بر اساس ادعای جمهوری اسلامی. نه بر اساس روایت رسانه‌ها. بلکه بر اساس سخنان خود او. رضا پهلوی.

او می‌گوید: "این حمله حاصل اقدامات من بود." دادگاه، با این فرض و ادعا شروع می‌شود، چرا که متهمظ درست یا غلط، ادعا میکند در سلامت کامل روان قرار دارد. نه به عنوان حقیقی اثبات شده، بلکه به عنوان مبنای همین بحث. چرا که در این صورت دیگر بحث بر سر اختلافات سیاسی یا کشمکش میان صفوف اپوزیسیون نیست. بحث بر سر مسئولیت است. مسئولیت کسی که خود می‌گوید در به حرکت درآمدن ماشین کشتاری نقش داشته است که پایان حرکتش، به خانه‌های ویران، کودکان کشته شده، بیمارستان‌های آسیب دیده و خانواده‌های داغدار رسیده است. از اینجا به بعد، پرسش دیگر این نیست که آیا جمهوری اسلامی جنایتکار است یا نه؛ پاسخ آن سال‌هاست روشن است.

پرسش این است که آیا کسی که جنگ را دستاورد خود می‌نامد، می‌تواند قربانیان همان جنگ را از پرونده خود حذف کند؟ و این همان پرسشی است که دادگاه وجدان بشریت به آن پاسخ خواهد داد.

جنگ تروریستها، "افتخار" نیست؛ جنایت و مسئولیت است

این جنگ‌ها، برخلاف آنچه سیاستمداران دوست دارند وانمود کنند، هرگز با انفجار نخستین موشک آغاز نمی‌شود و با اعلام آتش‌بس نیز پایان نمی‌یابد. جنگ بسیار پیش‌تر آغاز می‌شود؛ در اتاق‌های فکر، در نشست‌های محرمانه، در لابی‌های سیاسی، در مقاله‌ها، در سخنرانی‌ها و در تلاش برای متقاعد کردن کسانی که قدرت شلیک دارند. همان‌جا که تصمیم گرفته می‌شود یک جامعه باید بهای یک پروژه سیاسی را با جان انسان‌هایش بپردازد.

اما هنگامی که نخستین بمب فرود می‌آید، دیگر بحث بر سر استراتژی و دیپلماسی نیست. سیاست، ناگهان چهره واقعی خود را نشان می‌دهد. از آن لحظه به بعد، جنگ دیگر با واژه‌ها سنجیده نمی‌شود، بلکه با بدن‌های تکه تکه شده، با خانه‌های فرو ریخته، با بیمارستان‌های خاموش، با مدرسه‌های ویران و با کودکانی که هرگز بزرگ نخواهند شد سنجیده می‌شود.

پس از هر جنگ، معمولاً دو صف شکل می‌گیرد. در یک سو، قربانیان ایستاده‌اند؛ مادرانی که فرزندان‌شان را از زیر آوار بیرون کشیده‌اند،

پدرانی که دیگر کسی را برای بازگشت به خانه انتظار نمی‌کشند، پرستارانی که در بیمارستان جان داده‌اند، کارگرانی که هرگز از محل کار بازنگشته‌اند و کودکانی که آینده‌شان پیش از آنکه آغاز شود پایان یافته است. در سوی دیگر، سیاستمداران و صاحبان قدرت ایستاده‌اند؛ کسانی که تصمیم گرفته‌اند، دستور داده‌اند، توجیه کرده‌اند، تشویق کرده‌اند یا از جنگ به عنوان ابزار تحقق اهداف سیاسی خود دفاع کرده‌اند.

اما دادگاه وجدان بشریت صف سومی را نیز می‌شناسد؛ صف مسئولیت.

در این صف، تنها کسی که دکمه شلیک را فشار داده است نمی‌ایستد. هر کس که آگاهانه در به حرکت درآمدن ماشین سهمی برای خود قائل شده باشد نیز باید پاسخ دهد. زیرا جنگ، محصول یک انگشت بر روی یک دکمه نیست؛ محصول زنجیره‌ای از تصمیم‌ها، توصیه‌ها، تشویق‌ها، توجیه‌ها و اقداماتی است که سرانجام به همان دکمه ختم می‌شود. و دقیقاً از همین نقطه است که رضا پهلوی وارد این پرونده می‌شود.

در سیاست، هیچ کس نمی‌تواند نتیجه یک اقدام را به نام خود ثبت کند، اما پیامدهای همان اقدام را از پرونده خود حذف کند. کسی که با افتخار می‌گوید "این جنگ حاصل اقدامات من بود"، در واقع میان خود و آن رویداد رابطه‌ای مستقیم برقرار می‌کند. اگر آن رویداد کارخانه‌ای باشد که هزاران شغل ایجاد کرده است، طبیعی است که موفقیت آن نیز به نام او نوشته شود. اگر دولتی باشد که به قدرت رسیده است، عملکرد آن دولت نیز از او جدا نخواهد بود. و اگر جنگی باشد که خود او مدعی است در تحقق آن نقش داشته است، دیگر نمی‌تواند قربانیان آن جنگ و جنایات چنین جنگی را صرفاً به حساب دیگران بگذارد.

در اینجا معمولاً نخستین دفاع مطرح می‌شود: "اما رضا پهلوی که بمب نینداخت."

البته که نه. هیچ کس ادعا نمی‌کند او خلبان جنگنده بوده است، یا فرمانده ناو هواپیمابر، یا صادرکننده دستور حمله. اما این، اساساً پاسخ پرسش نیست. پرسش این نیست که چه کسی ماشه را کشیده است؛ پرسش این است که چه کسی، بنا بر ادعای خودش، برای به حرکت درآمدن این ماشین تلاش کرده است. خود رضا پهلوی نگفته است که تنها نظاره‌گر بوده یا صرفاً پس از حمله اظهار نظر کرده است. او مدعی شده است که این حمله حاصل اقدامات او بوده است. اگر این ادعا درست باشد، او خود را از جایگاه یک ناظر بیرون آورده و در جایگاه یک مهره مهم سیاسی نشانده است.

در اینجا نیز نباید به دام یک مغلطه دیگر افتاد. ممکن است گفته شود: "لابی کردن که جرم نیست." این سخن، به خودی خود، درست است. لابی کردن، فی‌نفسه نه جرم است و نه الزاماً غیراخلاقی. میلیون‌ها نفر هر روز برای آزادی زندانیان سیاسی، برای ارسال دارو، برای لغو مجازات اعدام، برای کمک‌های بشردوستانه یا برای دفاع از حقوق کارگران لابی می‌کنند. آنچه موضوع قضاوت است، خود عمل لابی نیست؛ موضوع و هدف آن است.

اگر کسی برای رساندن دارو به کودکان بیمار تلاش کند، از حق زندگی دفاع کرده است. اگر برای آزادی زندانیان سیاسی یا توقف اعدام‌ها تلاش کند، از کرامت انسان دفاع کرده است. اما اگر بنا بر ادعای خودش، برای متقاعد کردن قدرتهای نظامی به آغاز حمله‌ای تلاش

رضا پهلوی در دادگاه وجدان بشریت (۱)

حمله آمریکا و اسرائیل ...

کرده باشد که پیامد آن مرگ غیرنظامیان، ویرانی زیرساخت‌های زندگی و گسترش رنج انسان‌ها بوده است، دیگر موضوع صرفاً یک فعالیت سیاسی عادی نیست. در اینجا بحث بر سر مسئولیت در قبال پیامدهای انسانی آن انتخاب سیاسی است.

با این همه، حتی در این نقطه نیز نباید اجازه داد اصل اساسی این مقاله فراموش شود. جمهوری اسلامی همچنان متهم اصلی این دادگاه است. اگر جمهوری اسلامی دهه‌ها جامعه را سرکوب نکرده بود، اگر تروریسم دولتی، ماجراجویی نظامی و دشمنی با آزادی را به سیاست رسمی خود تبدیل نکرده بود، اگر مردم ایران را از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم نکرده بود، اساساً زمینه سیاسی چنین فاجعه‌ای تا این اندازه فراهم نمی‌شد.

اما همین واقعیت، پرسش دیگری را از میان نمی‌برد؛ آیا پاسخ جنایت جمهوری اسلامی، سپردن سرنوشت مردم به ماشین جنگی و جنایت قدرت‌هایی مانند اسرائیل و آمریکا است؟

و سرانجام، همه این بحث به یک پرسش ساده بازمی‌گردد؛ پرسشی که این دادگاه آن را نه از مخالفان رضا پهلوی، بلکه از خود او می‌پرسد:

اگر امروز با افتخار می‌گویید: "این حمله حاصل اقدامات من بود"، در برابر مسئولیت سیاسی و اخلاقی پیامدهای آن را نیز باید بپذیرید. در برابر هر کودک غیرنظامی که جان خود را از دست داده، هر مادری که فرزندش را دفن کرده، هر خانه‌ای که ویران شده، هر بیمارستانی که از کار افتاده و هر خانواده‌ای که عزادار شده است، مسئول است. و نمیتواند بگوید که این "اقدامات" هیچ نسبتی با آن رنج‌ها و جنایات جنگی ندارد؟ و آن کس که افتخار جنگ را به نام خود ثبت می‌کند، نمیتواند مسئولیت قربانیانش را از دفتر خود پاک کند.

وقتی آزادی را از آسمان می‌خواهند

تاریخ، حافظه کوتاهی ندارد. شاید هر نیروی گمان کند جنگ او، استثنای تاریخ است. هر بار گفته می‌شود: "این بار فرق می‌کند." هر بار وعده می‌دهند که این بمباران، آخرین بمباران است؛ این حمله، راه را به سوی "آزادی" باز خواهد کرد؛ این مداخله، مردم را نجات خواهد داد. اما تاریخ، دفتر دیگری را ورق می‌زند. در ویتنام نیز از آزادی سخن گفتند. در عراق نیز از آزادی سخن گفتند. در افغانستان نیز از آزادی سخن گفتند. در لیبی نیز از آزادی سخن گفتند. و هر بار، پس از آنکه آخرین دوربین‌های خبری خاموش شدند، مردم ماندند و شهری که باید از زیر آوار دوباره ساخته می‌شد. آزادی، تنها واژه‌ای بود که از آن جنگ‌ها جان سالم به در برد؛ خود آزادی، هرگز نرسید.

این همان وارونگی بزرگی است که باید افشا شود. آزادی، هدیه هیچ ارتش میلیتاریستی نیست. آزادی، کلاپی نیست که در انبار وزارت دفاع قدرت‌های بزرگ تولید شود و با موشک به خانه مردم تحویل داده شود. آزادی، محصول مبارزه آگاهانه مردمی است که خود می‌ایستند، سازمان می‌یابند، هزینه می‌دهند و قدرت سیاسی را از دست سرکوبگران و استثمارگران و ستمگران بیرون می‌کشند.

رضا پهلوی و نیروهایش کودنانه تصور میکردند که با نزدیک شدن به ماشین جنگی آمریکا و اسرائیل، به قدرت نزدیک‌تر شده‌اند. اما این، همان سرابی است که تاریخ بارها ساخته و بارها فرو ریخته است. هیچ آلترناتیوی که مشروعیت خود را از بمب افکن‌های خارجی بگیرد، نمی‌تواند نماینده آزادی مردم باشد. قدرتی که از آسمان فرود آید، به آسمان پاسخگو خواهد بود، نه به زمینی که بر آن حکومت می‌کند.

اینجا، تفاوت بنیادی دو افق سیاسی آشکار می‌شود. جمهوری اسلامی، بقای خود را بر سرکوب مردم بنا کرده است. پروژه جنگ و تغییر رژیم از بیرون، "رهايي" مردم را به ماشین جنگی دول میلیتاریست گره می‌زند. یکی مردم را گروگان استبداد می‌کند. دیگری مردم را وثیقه جنگی خانمانسوز. یکی از مردم می‌خواهد برای بقای حکومت قربانی شوند. دیگری از مردم می‌خواهد برای "پیروزی" یک پروژه ژئوپولیتیک خود و جامعه قربانی شوند. دادگاه وجدان بشریت، هر دو را رد می‌کند.

در تمام این مقاله، یک اصل را بارها تکرار کرده‌ایم و اکنون باید آن را به صورت حکم این دادگاه اعلام کنیم: جمهوری اسلامی بزرگ‌ترین متهم این پرونده است. پرونده او، از نظر وسعت، عمق و استمرار جنایت، با هیچ یک از دیگر متهمان این مقاله قابل مقایسه نیست. رهبران این حکومت باید به خاطر چهار دهه جنایت علیه مردم ایران، اعدام، شکنجه، سرکوب، تروریسم دولتی، نابودی زندگی میلیون‌ها انسان و ویران کردن یک جامعه، در برابر عدالت قرار گیرند.

اما ماهیت جنایتکارانه رژیم اسلامی هیچ تخفیفی برای دیگران ایجاد نمی‌کند. جنایت جمهوری اسلامی، بمباران مردم ایران را مشروع نمی‌کند. بمباران مردم ایران، جنایت جمهوری اسلامی را کم رنگ نمی‌کند.

و هیچ یک از این دو، مسئولیت کسانی را که آگاهانه برای تحقق آن جنگ تلاش کرده‌اند، از میان نمی‌برد. عدالت، ماشین حساب نیست که از جمع و تفریق جنایات‌ها نتیجه بگیرد. عدالت، هر انسان را با عمل خودش، و هر متهم را با پرونده خودش می‌سنجد.

اما این دادگاه، برخلاف بسیاری از دادگاه‌های تاریخ، تنها برای محکوم کردن تشکیل نشده است. برای دفاع نیز تشکیل شده است. برای دفاع از حقی که هم جمهوری اسلامی آن را انکار کرده است و هم پروژه جنگ تروریستها. آن حق، حق مردم برای آزاد کردن خویش است.

تنها صاحبان واقعی این جامعه، مردم آن‌اند؛ مردمی که بارها نشان داده‌اند نه به استبداد مذهبی تن می‌دهند و نه آزادی را از بمب‌افکن‌های قدرت‌های جهانی گدایی می‌کنند. آزادی را نه سازمان اوین به مردم هدیه خواهد کرد، نه پنتاگون، نه تل‌آویو و نه هیچ قدرت جنایتکار دیگری.

آزادی، زمانی متولد می‌شود که مردم، آگاهانه و متشکل، قدرت را از دست همه ستمگران و استثمارگران، بیرون بکشند و جامعه‌ای را بنا کنند که در آن، جان انسان نه ابزار حکومت باشد و نه وثیقه جنگ. و آن روز، شاید دادگاه وجدان بشریت نیز برای نخستین بار، پرونده‌ای را نه با صدور حکم محکومیت، بلکه با این جمله ببندد:

"عدالت، آن روز آغاز شد که مردم، سرنوشت خود را نه به جلادان داخلی سپردند و نه به بمب‌افکن‌های قدرتهای میلیتاریست و تروریست؛ بلکه به نیروی آگاه و سازمان یافته خود."

در پایان

اطلاعیه کمیته کردستان حزب حکمتیست درباره:

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری . حکمتیست

پنجشنبه ۱۲ تیر ۱۴۰۵ . ژوئیه ۲۰۲۶

قتل سیاوش الک و اعتراض و اعتصاب**مردم شهر مهاباد**

در جریان حمله اوباش جمهوری اسلامی به مردم مهاباد در روز دهم تیرماه ۱۴۰۵، متأسفانه سیاوش الک، جوان ۱۹ ساله، در اثر ضربات چاقوی مزدوران رژیم جان باخت و سه نفر دیگر نیز زخمی شدند. به دنبال این جنایت، عده زیادی از مردم معترض در مقابل بیمارستان خمینی شهر مهاباد تجمع کرده و با ابراز خشم و نفرت از این اقدام جنایتکارانه، اعتراض خود را علیه مزدوران رژیم اعلام کرده و خواستار محاکمه و مجازات عاملان و آمران این جنایت شدند.

روز ۱۱ تیر، مردم و کسبه شهر مهاباد در اعتراض به این جنایت و در ادامه اعتراضات روز قبل تصمیم به اعتصاب گرفتند که در اثر آن بخش‌های مهمی از بازار و مراکز کار به تعطیلی کشانده شد. همچنین، علیرغم حضور و تهدیدهای نیروهای سرکوبگر، مراسم خاکسپاری سیاوش الک با حضور عده کثیری از مردم خشمگین برگزار گردید.

رژیم پوسیده جمهوری اسلامی با رها کردن دار و دسته لات و چاقوکش خود در شهرهای کردستان، در صدد ایجاد فضای رعب و وحشت و به خیال خود کنترل اوضاع و مقابله با مردم متنفر از رژیم سرکوب و اعدام است. اما زهی خیال باطل این رژیم درمانده که در بحران‌های چندلایه به خود می‌پیچد؛ عاقبت با نیروی مردم و به دست مردم به جان آمده به گور سپرده خواهد شد و دور نیست روزی که جنایتکارانی از قبیل قاتل سیاوش الک به سزای اعمال خود برسند.

مردم مبارز شهر مهاباد!

شما با اعتراض و اعتصاب برحق خود راه درست را به همه نشان دادید. نباید به مزدوران جمهوری اسلامی اجازه خلق چنین جنایتی داده شود. جمهوری اسلامی را فقط با اعتراضات گسترده، همبسته و سازمان‌یافته می‌توان به عقب‌نشینی مجبور کرد و دست او را از سر جان، مال و زندگی جامعه کوتاه کرد. رژیم زخم‌خورده جمهوری اسلامی از اعتراض و مقابله همبسته شما بیش از هر جنگ و حمله خارجی واهمه دارد. به همین دلیل ماشین اعدام، قتل و جنایت مزدورانش را پی‌وقفه ادامه می‌دهد.

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری . حکمتیست ضمن تسلیت به خانواده و بستگان سیاوش الک، خود را در غم آنان شریک می‌داند و برای زخمی‌های این جنایت آرزوی بهبودی دارد. ما به مردم آزاده مهاباد دست‌مریزاد می‌گوییم و آنان را به ادامه اعتراض فرامی‌خوانیم. بانیان و مسببان این جنایت باید محاکمه شده و به سزای اعمال خود برسند.

سرنگون باد جمهوری اسلامی

زنده باد مبارزات برحق مردم

رضا پهلوی در دادگاه وجدان بشریت (۱)**حمله آمریکا و اسرائیل "...**

دادگاه وجدان بشریت، در این پرونده، از همان فرضی آغاز کرده است که خود متهم پیش روی آن نهاده است؛ این که رضا پهلوی، با برخورداری از سلامت عقل و آگاهی کامل، نقش خود را در شکل‌گیری این جنگ اعلام کرده و آن را حاصل اقدامات خویش دانسته است. بر همین مبنا، این دادگاه نه درباره سلامت روان متهم، بلکه درباره مسئولیت ناشی از ادعای آگاهانه او داوری می‌کند.

اما عدالت، حتی در دادگاه وجدان بشریت، مستلزم شنیدن پاسخ‌های متهم نیز هست. از این رو، در بخش بعدی، مهم‌ترین ادعاها و دفاعیات رضا پهلوی در برابر این کیفرخواست، یک به یک بررسی خواهد شد تا روشن شود آیا کسی که افتخار یک جنگ را به نام خود ثبت می‌کند، می‌تواند از مسئولیت سیاسی، اخلاقی و حقوقی قربانیان همان جنگ نیز بگریزد، یا آنکه ادعای او، پیش از هر کس، خود به سندی علیه او بدل شده است.

3 ژوئیه 2026

شعار و مطالبات اعتراض بازنشستگان کرمانشاه

یکشنبه ۷ تیرماه ۱۴۰۵ تجمع اعتراضی

مقابل تامین اجتماعی

- بیکاری تورم، بلای جان مردم
- تجمع، اعتراض، حق مسلم ماست
- ظلم و ستم فراوان، مارا کشاند خیابان
- تورم گرانی، نه به جنگ و ویرانی
- غنی سازی زندگی، رفاه، شادی، آزادی
- معترض زندانی آزاد باید گردد
- کارگر زندانی آزاد باید گردد
- معلم زندانی آزاد باید گردد
- همبستگی، اتحاد، پایان ظلم و بیداد
- فقر، فساد، تورم، بلای جان مردم



در یک نگاه!

اعتراف تبهکارانه رضا پهلوی سند محکومیت او است!

رحمان حسین زاده

قبلاً حکومت استبداد و سرکوب و شکنجه و اعدام "خاندان پهلوی" را تجربه کردند، به همین دلیل در سال ۱۳۵۷ برای همیشه حکومت سلطنتی را برچیدند.

آنچه در گفته اخیر رضا پهلوی اهمیت دارد، اذعان دست اول او به عملکرد مجرمانه خود و سلطنت طلبان در جریان جنگ پر از تباهی است. اگر سیاست و عملکرد "دو کشوری که تنها کشورهای بودند که درگیر شدن با جمهوری اسلامی توی چند ماه اخیر، اسرائیل و آمریکا" تبهکارانه و جنایتکارانه بود و به گفته صریح رضا پهلوی حاصل سفرا بوده به اسرائیل، لذا رضا پهلوی در ردیف اول بانیان جنگ ویرانگر باید به حساب آید و در همین ظرفیت باید پاسخگویی کرد. اعتراف رضا پهلوی سند شفاف در راستای محکومیت خود او و جریان سلطنت طلبی در بارگاه مردم حق طلب و رنج دیده ایران و منطقه است.

تیر ۱۴۰۵

رضا پهلوی اخیراً گفته است، "فکر میکنم، یکی از دلایل عمده ای که برخورد جهانی علی الخصوص میخواهم بگه م دو کشوری که تنها کشورهای بودند که درگیر شدن با جمهوری اسلامی توی چند ماه اخیر اسرائیل و آمریکا، حاصل سفری بود که من به اسرائیل کردم، دو سال پیش".

ظرفیت ضد انسانی بالای میخواهد که بعد از آشکار شدن ابعاد دهشتناک پیامدهای جنگ ۴۰ روزه، از جمله، مصائب فراوان اجتماعی و لطمات انسانی تکان دهنده و خسارات مادی و به هم خوردن شیرازه امور زندگی مردم، با تبعات زیانبار سنگین اقتصادی و سیاسی جهانی و منطقه ای حاصل جنگ ویرانگر، خم به ابرو نیورد، بیشرمانه به "نقش تبهکارانه خود" در رویداد جنگی و ضد انسانی بزرگ و به دیدار با نتانیاهوی فاشیست و همگامی با دولت نسل کش اسرائیل و دولت راسیستی ترامپ مباحثات کرد. خیلی ها نوشتند، رضا پهلوی در ارائه نقش ضد مردمی خود در تشویق به جنگ ویرانگر اخیر اغراق میکند و مثل همیشه به پروباگاند پوچ روی آورده است. احتمالاً چنین باشد. اما باید توجه داشت این فرعی ترین و بی اهمیت ترین بخش اذعان به پتانسیل بالای جنایت پیشگی موجود در "سامانه پادشاهی" و جریان سلطنت طلبی علیه مردم است. مردم آگاه ایران

ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت
نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است.
ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما
برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح
فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان
به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید.

منصور حکمت

ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

جهان بدون فراخوان سوسیالیسم،
بدون امید سوسیالیسم، بدون
«خطر» سوسیالیسم،
به چه منجلابی تبدیل میشود!

منصور حکمت

کمونیسم تنها راه نجات بشریت است!

آدرسهای تماس با
حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

دفتر مرکزی حزب

وریا روشنفکر

daftaremarkzy@gmail.com

voryaroushanfekr@gmail.com

رئیس دفتر سیاسی

رحمان حسین زاده

hosienzade.r@gmail.com

دبیر اجرایی

سعید یگانه

saidwahedi25@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی

ناصر مرادی

moradi.naser@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

دبیر کمیته کردستان

صالح سرداری

sale.sardari@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج

سعید آرمان

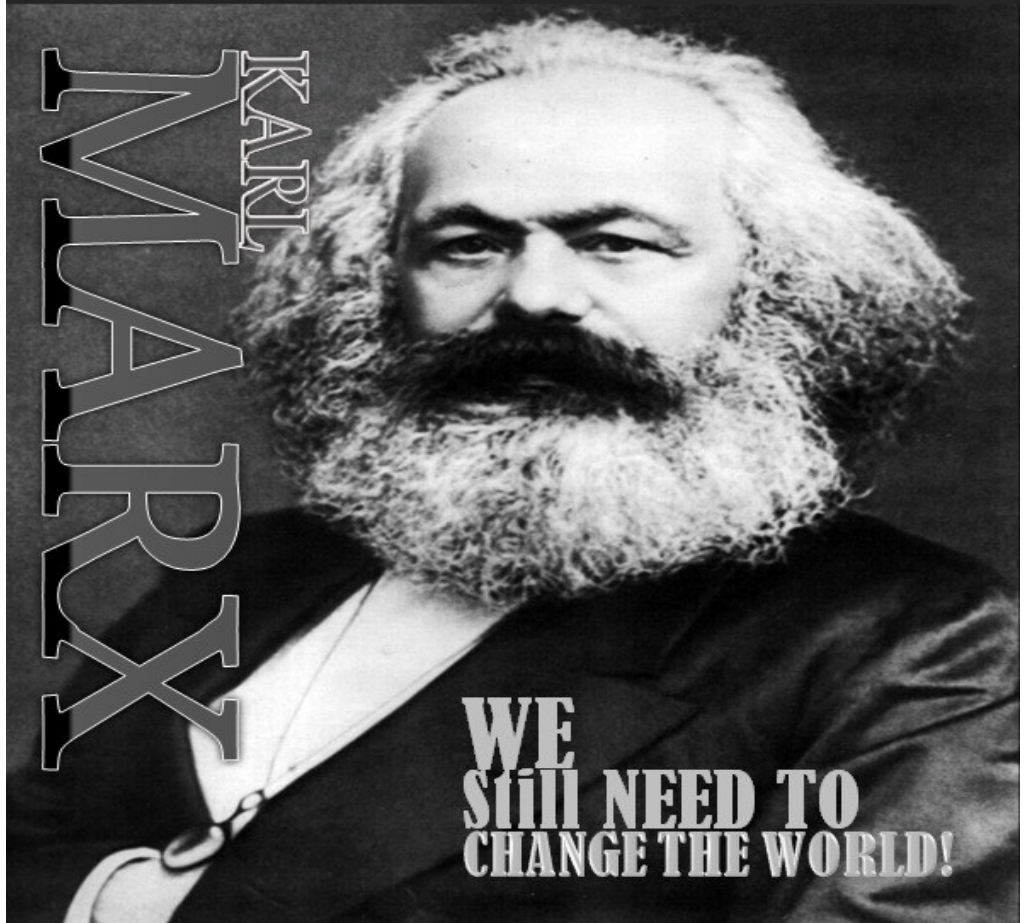
saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر کمیته تبلیغ

اسماعیل ویسی

esmail.waisi@gmail.com

The philosopher have only interpreted the world in various ways; the point, however, is to change it!



اساس سوسیالیسم انسان است، چه در ظرفیت فردی و چه در ظرفیت جمعی. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است!

منصور حکمت

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سرمدبیر این شماره - سعید یگانه

saidyegane@gmail.com

نفسکی کمونیست

هیئت تحریریه: پروین کابلی، سیوان کریمی، ملکه عزتی، رحمان حسین زاده، علی

جوادی، سیاوش دانشور، ناصر مرادی، وریا روشنفکر، امیرعسکری سعید یگانه

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سرمدبیر در انتشار ورد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست هفتگی تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. آخرین مهلت دریافت مطلب برای انتشار تا عصر روز پنجشنبه است. کمونیست شنبه ها منتشر میشود.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

 @hekmatist

 Hekmatist.org

 @hekmatist1917

 @hekmatist pary

partowTV

 @patowtv

 Thepartow TV

 @PartowTV

 @PartowTV

حزب حکمتیست در صفحات
اجتماعی

زنده باد سوسیالیسم!